

زمینه‌های هومانیزم اجتماعی در آثار سعدی

محمود عبادیان

سعید آوَرَد قول سعدی به جای که ترتیب مُلک است و تدبیر رای مروری بر بوستان و گلستان خواننده را متوجه بارزه‌هایی می‌کند که تجلی آنها در آثار سعدی، هنر او را از پیشینیان و معاصران شاعر متمایز می‌کند. سعدی‌شناسان صفت بارز بوستان و گلستان را در نکات و اندرزهای اخلاقی این آثار دیده و عنوان کرده‌اند. تردید نیست که حکایت‌های مندرج در دو اثر نامبرده دارای شأن اخلاقی است. اصولاً توجه به رسوم اخلاقی یکی از خصلت‌های عمده فرهنگ ادبی ایران بوده است. شاعران و نویسندگان ایران از همان سده‌های اول هجری به موضوع‌های اخلاقی و پند و اندرز، کشش خاص داشته‌اند و واقعیت‌ها را از چنین خاستگاهی توصیف کرده‌اند. آثار سعدی نیز از این لحاظ مستثنا نیست. اما آنچه سروده‌های سعدی را در این رهگذر شاخص می‌کند، جنبه‌های اجتماعی و مدنی اخلاق در آثار او است.

اگر ترتیب زمانی نگارش بوستان و گلستان به سال‌های ۶۵۵ و ۶۵۶ از نظر تاریخی صحت داشته باشد و تولد شاعر در دهه اول سده هفتم روی داده باشد، این دو اثر

حاصل سال‌های بلوغ و پختگی زندگانی شاعر بوده است. نکته شایان توجه این است که در همان حال که گلستان تنها یک سال پس از بوستان تألیف شده است، این دو نوشته دارای سمت‌یابی اخلاقی متفاوت و با توجه به سنت طرز تلقی حاکم از نوع اخلاق در مرحله‌های مختلف زندگانی انسان، معرف نوعی خلاف‌عرف (پارادوکس) هستند: حرکت از بوستان به گلستان در واقع حرکت از یک اخلاق و جهان‌نگری نسبتاً پارساگونه و تشرعی به اخلاق عملی - اجتماعی دنیامدارانه است، پدیده‌ای که در نزد شاعران و اخلاق‌نویسان سلف سعدی روالی خلاف داشته است. معمولاً چنین بوده که آثار اولیه بیشتر دنیامدار و آثار دوران سنین بالا نشانگر روی‌آوری به زهد و ترک دنیا بوده است. این دگرنگشی اخلاقی که خبرش از جمله در دیباچه گلستان نیز در مبحث به اعتکاف‌نشستن یا به گفتار برخاستن مطرح شده است، حرکتی است از برون شدن از عالم فردی خویش به خودی شدن، با مسایل اجتماعی زمانه، تحولی است از تجربه و زیسته‌های فردی و نظری به آزمون صحت و سقم آنها در غنای زندگانی همگانی که چکیده آن در قطعه مشهور سعدی درج یافته است:

مرد هنرمند خردپیشه را عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه اندوختن با دگری تجربه بردن به کار

نگاهی به محتوای حکایت‌های بوستان در مقایسه با گلستان معرف آن است که سعدی نسبت به مضمون قطعه ذکرشده، جدّ می‌اندیشیده است؛ تفاوت اشاره شده میان بوستان و گلستان نیز تجلی عملی آن است. اشباع تجربه و زیسته‌ها برای اندیشه‌ور اجتماعی سمتی جز این ندارد که به کار بُرد راه ببرد.

گفتنی است که این حرکت از اندیشه به رفتار به نحوی دانسته یا نادانسته در انتخاب عنوان‌های دو اثر سترگ شاعر بازتاب یافته است: «بوستان» القای معنی «دریافتن» می‌کند و این با سیاق مطالب این سروده دمساز است. معمولاً اندیشه‌های نوپا بنایش به طور

عمده بر نظرات و تجربه‌های غیرمستقیم، غیر خودی است. از همین رو نیز اکثر حکایت‌های بوستان نقل از دیده‌ها و گفته‌های دیگران است:

شنیدم که در وقت نزع روان به هرمز گفت نوش‌یروان
یکی از بزرگان اهل تمیز حکایت کند ز ابن عبدالعزیز...

نکات و روایت‌هایی که در حکایت‌های بوستان درج شده است، اغلب جنبه فردی دارد - اعم از تاریخی یا تخیلی. آنها «توشه‌ای زهر خرمی» می‌باشند که بر حسب مصلحت اثر گزیده شده، آرمانی یا روزگار پسند گردیده‌اند. «در سبب نظم کتاب» آمده است که منظور از سرودن آن «ارمغان به بوستان» بوده است. در واقع ارمغانی است از واقعیت امور خودزندگانی، از زندگی در خدمت آموزش زیر و بم‌های آن. در بیشتر حکایت‌ها از افشای سطحی‌نگری، یکجانبه‌بینی و فقدان دوراندیشی سخن رفته است:

چو بشنید دانای روشن نفس به تندی برآشفست کای تکه بس
عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلوق نیست
تو بر تخت سلطانی خویش باش به اخلاق پاکیزه درویش باش

انتقادهای و نکته‌سنجی‌های افشاگرانه یادآور انتقادهای و باریک‌بینی‌های سقراطی است که در خدمت توجه دادن به پیچیدگی‌ها یا رویکرد نادرست به امور واقع زندگی است. البته نتایج آن بیشتر با توجه به سعادت و آرامش معنوی در نظر گرفته شده است، در حالی که برخورد عقاید و آرا در گفت و شنوهای سقراط، غایتی سوای عدالت و فضیلت جامعه‌دولت - شهر نداشته‌اند.

جنبه نظری و تنبُّهی حکایت‌های بوستان از امری واقعی و یا امکان‌پذیر و در مواردی از آنچه به یک شخصیت فرهنگی منسوب داشته شده، تغذیه می‌گیرد. رویداد حکایت فقط بهانه‌ای است برای طرح نکته مورد نظر، مقدمه‌ای است برای استنتاج یک اصل رفتاری و اخلاقی. به همین دلیل حکایت‌ها بیشتر فاقد طرح منسجم ادبی است، سر پُلی است

برای گذر به هدف اخلاقی. هر پدیده ساختاری در حکایت، اعتباری است. شاعر استقلال آن را فدای منظوری جز آنچه از خود آن می‌تواند حاصل شود، می‌کند. از خصوصیت‌های ذکر شده در باب حکایت‌های بوستان یک اصل استنتاج شدنی است: رویدادها، نکات، تجربه‌ها از گذشته یا خیال به مصالح گرفته می‌شود و با سهیم کردن محتوای اندیشه‌ای‌شان در تأیید یا تصحیح اندیشه و رفتار، به آنها کلیت یا تعمیم می‌بخشد. به این معنا که نکته یا تجربه روزگارپسند شده و کارآمد بعدی پیدا می‌کند، مشمول انسانی می‌یابد و ابقای اجتماعی می‌یابد.

حکایت‌ها حامل وجوب یا توجیه اخلاقی امری‌اند که گره داستان را می‌سازد. تضاد داستان مولود فقدان تعقل برودر رفتار سنتی آدمی است. آنچه مشمول عادت روزمره شده و از نظر عقل سلیم بدیهی می‌نماید، متضمن عیب نهفته است. درگیری حکایت آن را برملا می‌سازد و شاعر با تصحیح و خطار‌دایی از نکته رفتاری، به آن کلیت انسانی می‌دهد.

در واقع آنچه از حکایت حاصل می‌شود، نقد ارزش‌های سنتی است، نقدی سازنده که راه خروج و اعتلای بعدی امر راهموار می‌سازد. در بعضی حکایت‌ها نکته اخلاقی یا اصلاحی از محتوای رویارویی نظرات تلویحاً حاصل می‌شود؛ کارشاعر آشکار کردن و برجستگی دادن به آن است. برای مثال در این حکایت:

یکی رفت و دینار از او صد هزار خلف برد صاحب‌دلی هوشیار
 نه چون ممسکان دست بر زر گرفت چو آزادگان دست از او برگرفت
 ز درویش خالی نبودی درش مسافر به مهمانسرای اندرش
 دل خویش و بیگانه خرسند کرد نه همچون پدر سیم و زر بند کرد
 در بوستان انتقاد متوجه یک جانبگی یا بی‌توجهی به دیگران است:

شبی دود خلق آتشی بر فروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
 یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دکان ما را گزندی نبود

معمولاً نقد و تصحیحی که دامنگیر ناروایی رفتار یا اندیشه فرد می‌شود، برای جلوگیری از پیامدهای اجتماعی زیان‌آور آن است. در غایت مسأح نیک و بد در این رهگذر همانا حقوق و آسایش دیگران است:

بگفتیم در باب احسان بسی ولیکن نه شرط است با هر کسی
 بخور مردم آزار را خون و مال که از مرغ بد کنده به پیر و بال
 بخشای بر هر کجا ظالمی است که رحمت بر او جور بر عالمی است

حرکت از «بو» به منشأ بو، به گل، یعنی از بوستان به گلستان خیزی است از عالم تفکر به پهنه عمل: «خود بو از گل بقیت یافته» است. در حقیقت جهشی است از اندیشه به محک تجربه اندیشه‌زا. با این همه مناسبت ندارد که تفاوت گلستان از بوستان مطلق تلقی شود. هر دو اثر وثیقه‌دار سعادت و خرسندی انسان‌اند، یکی با گفتار نکته‌دار، دیگری در پرتو رفتار.

به گفته خود شاعر، گلستان سالی پس از بوستان قلم خورده است. یکی به نیت خوشه از خرمن تأملات و شنیده‌ها برای بوستان، این دیگری ورهایی از گل که باد خزان را بر اوراق آن دست تطاول دراز نباشد و گردش زمان عیش‌ربیعش به طیش خریف مبدل نکنند. به سخن دیگر، یکی رهاورد سفرهای در نوشته و دیگری در حُسن معاشرت و آداب‌محاورت به لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت افزایش دهد. گشوده و باز که تمام آنکه شود به حقیقت که پسندیده آید. اندیشه وقتی از کرده‌های گذشتگان مایه می‌گیرد، آستن عمل می‌شود و عمل همواره رو به کلیت بعدی دارد.

چه بسیار نکته‌ها و اندیشه‌های بوستان که در لابه‌لای سطرهای حکایت‌های گلستان احساس می‌شود و یا از فحوای کلام متبادر می‌شود. البته با این تفاوت که آنچه در بوستان رنگ آرمان اخلاقی دارد، در گلستان حقانیت یا بطلان خود را در کوره آزمون زندگانی می‌یابد. در آنجا تعقل منفعل، در اینجا فضیلت عملی و منزلت انسان اجتماعی محک صحت یا سقم رفتار آدمی است. فراست و دوراندیشی آنجا ناگزیر است، در اینجا

به صیقل نیازمندی‌ها و حکمت زندگی تَبَرّاً می‌یابد. هر مشروطیت فکری، در عمل قطعیت می‌یابد.

جهش از نظر به عمل را اغلب امری دردناک و حاصل آن را کیفیتی نوظهور دانسته‌اند. بسا که این جهش مولودی غیرمنتظر یا به اصطلاح خلاف عرف (پارادوکس) به بار می‌آورد. در پهنه ادب تصویر این دگردیسی غافلگیرکننده، اعجاب‌انگیز می‌شود. این پَرشِ کیفی به عمل در حکایت‌های گلستان فراوان است. برای مثال:

«یکی از ملوک بی انصاف پارسایی را پرسید که از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است؟ گفت: تو را خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیازی.»

آنچه در عالم اندیشه طبیعی، شدنی و بدیهی می‌نماید وقتی به مُشکل می‌خورد که بخواهد شأن عینی یافته و مشمول ضرورت زندگی گردد. راهی جز این نیست که به رفتار و عمل انسان درآید و به خود واقعیت بیرونی بدهد. این واقعیت بیرونی پذیرفتن در خلق ادبی - هنری آن چیزی است که خلاف عرف، یعنی زیبا می‌نماید. در حکایت‌های گلستان، گره‌اندیشه در روند طرح داستان گشوده و واقعیت‌پذیر می‌شود و تولید زیبایی می‌کند:

«یکی از وزراء معزول شد و به حلقه درویشان درآمد و برکت صحبت ایشان در وی اثر کرد و جمعیت خاطرش دست‌داد. ملک بار دیگر با او دل خوش کرد و عمل فرمود. قبولش نیامد و گفت: معزولی به که مشغولی.»

«کس پیش انوشیروان عادل مژده آورد که خدای تعالی فلان دشمن را برداشت. گفت هیچ شنیدی که مرا فرود گذاشت؟».

سعدی در جای جای گلستان می‌فهماند که سروده او به سادگی طفیل زمان نمی‌گردد، ماندگار و باز است. تشبیه گلستان به گل پنج روزه تنها مورد آن نیست. از قراین برمی‌آید که او به خصلت سرشتی اثر هنری مبنی بر این که آثار هنر به سادگی سپنجی و سپری شوند نیست، واقف بوده است.

گل پنج شش روزه خود را به چرخه ابر و باد و مه و خورشید و فلک می‌سپارد، اثر هنری به سینه و کتابت انسان درمی‌آید، مهر زمان و مکان انسانی می‌پذیرد، زنده می‌ماند و همواره حیّ و حاضر است، اثر هنری همواره باز است و مانند پدیده تاریخی بسته نیست. هنر اشخاص تاریخ شده را نیز از تیرگی هزاره‌ها نجات داده و آنها را به یمن سجایای زمان و مکان انسانی در بقای خود انباز می‌کند. لقمان ناشناخته تنها در آثار ادب و اشتهار زندگانی یافته است. انوشیروان، ابن عبدالعزیز در هنر زندگی دوباره و دیگر یافته‌اند.

دیگر این که رویدادها، تجربه‌ها و اشخاص و همه گونه یکبارگی در تصویرهای ادبی کلیت ادبی می‌یابند. این نکته در حکایت‌های گلستان به روشنی مشهود است. در پایان حکایت که به نظم پایان می‌پذیرد، رویداد یا تجربه یکباره و یکتا از چارچوب حکایت در دست فرا می‌رود، رنگ استنتاجی به خود می‌گیرد و با درآمیختن به زبان شعر تعمیم و کلیت‌پذیری می‌شود:

«حاتم طایی را گفتند: از خود بلند همت‌تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟ گفت: بلی. روزی چهل شتر قربان کرده بودم، امرای عرب را به مهمانی خوانده. پس به گوشه صحرائی به حاجتی رفته بودم. خارکنی را دیدم پشته خاری فراهم آورده. گفتمش به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده‌اند؟ گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد مَنّت از حاتم طایی نبرد

بوستان و گلستان درگیر روشنگری‌اند. آن یکی بیشتر در قلمروی مدنی و این یکی با چشم‌انداز بالنسبه سیاسی. اخلاقی که در بوستان نقد می‌شود و آنی که توصیه می‌شود، هر دو خاستگاه اجتماعی دارند. از این رو مبلغ ارزشی خاص به بهای ارزشی دیگر نیست. شایان توجه آن که اغلب دو سوی گفتگو و یا درگیری در غایت یکدیگر را درک می‌کنند. بوستان مدنیت را در فضیلت فردی می‌جوید، فضیلتی که مسّاحش امکانات اجتماعی و منصفه تأثیرش نیز جماعت‌انسانی است.

تأمل بر گلستان و به ویژه بر باب اول آن که بزرگترین بخش این کتاب است، انسان را به پرسش از خود وامی‌دارد که چه انگیزه‌ای موجب شده است که سعدی در آن به رابطه حکومت (پادشاه، امیر، فرمانده) با سپاه و این دو با مردم‌کشور با تأکید زیاد و مکرر توجه کند و پیامدهای مختلف این رابطه را با مثال‌های تاریخی یا تصویری توصیف کند؟

واقعیت این است که این باب، حاوی نظریه اجتماعی سعدی درباره حکومت است. برای شاعر متفکر و مصلح اجتماعی متعهدی همچون سعدی می‌توان گفت که جای شگفت نیست که نسبت به مناسبات انسانی در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، علاقه و حساسیت نشان دهد. مباحثی که در این کتاب مطرح و ارزیابی می‌شود، چگونگی رفتار حاکمیت با مردم است که از آغاز پیدایش قدرت سیاسی به وجود آمده و کیفیت و حقانیت آن موضوع بحث و درگیری بوده است. سیاست اجتماعی پهنه‌ای است که قدرت‌مداران به اعمال نوعی اخلاق و فضیلت فردی می‌پردازند که حقانیت یا ناروایی آن‌دامنگیر عدالت و مدنیت اجتماعی می‌شود.

ایران در آستانه قرن هفتم هجری از یک سو در مرحله‌ای از پیشرفت مساعد فرهنگی و اجتماعی بود و از سوی دیگر مواجه با بی‌تناسبی حاکمیت زمان با محتوای آن پیشرفت بود که حمله مغول نیز به نوبه خود بر پیچیدگی آن افزود. مطالب باب اول گلستان در واقع واکنش مصلحانه سعدی به اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان او است.

یکی از مسائلی که مولود درگیری پیشرفت با ضد پیشرفت در تاریخ قرن ششم و هفتم هجری ایران است، امر مصلحت‌اندیشی یا نسبیت‌نگری در سیاست عملی است که در گلستان سعدی بازتاب ادبی یافته است.

آنچه در ساحت نظری و اخلاق آرمانی حد و مرز و قطعیت خود را داراست، در عالم سیاست و پهنه عمل اجتماعی به تبع عملکرد عوامل گوناگون و تلاقی ارزش‌ها مشمول نسبیت می‌شود و مرز حقیقت و خطا را مصلحت کلی تعیین می‌کند. از این لحاظ جای

گلستان سعدی در فلسفه حکومت و مدنیّت این است که نبض مصلحت‌اندیشی سیاسی و نسبیت‌نگری اجتماعی که روح زمان و جوب آن را مطرح کرده بود، دریافت و ضرورت عملی آن را نشان داد.

«وزراء انوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه می‌کردند و هر یکی بر وفق دانش خود رأی می‌زدند؛ ملک نیز همچنان اندیشه کرد. بزرجمهر را رأی ملک اختیار آمد. وزیران در سرّ گفتندش ملک را چه مزیت دیدی که فکر چندین حکیم؟ گفت: به موجب آن که کارها معلوم نیست و رأی همگان دو مشیّت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رأی ملک‌اولی‌تر تا اگر خلاف هموار آید به علت متابعت از معاتبیت او ایمن باشم».

در حقیقت این اندیشه‌ها متضمن نطفه‌های آن جریان فکری است، که دو قرن بعد از تجربه و ذهن ماکیاولی تراوش کرد و در سیاست کلیّت رفتاری پیدا کرد.

بر رویهم می‌توان گفت که این گونه پدیده‌های اجتماعی نو در گلستان به محقق حق می‌دهد، نتیجه‌گیری کند که مدنیت‌ایرانی در آستانه قرن هفتم هجری آبستن تحولاتی بوده که حکایت از ارزش‌های نوپای طبقه‌ای دارد که سپس نام طبقه‌متوسط به خود گرفته است.